

واکاوی عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش‌گرا با تأکید بر دیدگاه هیرش

سمیه عبداللهی^۱

زهره اخوان مقدم^۲

محمد رضا آرام^۳

چکیده

هرمنوتیک به معنای «تفسیر کردن» و «تاویل کردن» است و دانش آن در تاریخ پرفراز و نشیب خود با اختلافات و تعارضات فراوانی مواجه بوده، آراء نظریه‌پردازان در چیستی هرمنوتیک و گستره آن تفاوت زیادی داشته است. یکی از پرمناقشه‌ترین مباحث در هرمنوتیک که باعث ایجاد یک چرخش بنیادی در مباحث هرمنوتیکی شده دیدگاه هستی‌شناسانه‌ای بود که نسبت به «فهم» به وجود آمد. قائلان به این دیدگاه- هایدگر و گادامر- راه وصول به حقیقت را، همچون دوره‌های قبل از خود، از طریق، ارائه روش نمی‌دانستند و قائل به ذهنی‌گرایی در فهم بودند. پیش از آن، هرمنوتیست‌هایی مانند شلاپرماخر و دیلتای در پی یافتن روشی برای فهم بودند و فهم صحیح را رسیدن به نظر مولف و عینی‌می‌دانستند، هرچند دیدگاه هستی‌شناسی به فهم گفتمان غالب هرمنوتیک در قرن بیستم گردید، اما منتقدانی را نیز در پی داشت. امیلیوبتی و اریک هیرش با نگاهی انتقادی و روشی نسبت به فهم، از اصل عینیت‌گرایی در فهم متون دفاع می‌کردند. این رویکرد روش‌شناسی را، «هرمنوتیک روش‌گرا» و رویکرد هستی‌شناسی به هرمنوتیک را «هرمنوتیک فلسفی» می‌دانند. پرسش اصلی این پژوهش که به روش توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای است، آن است که اصل عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش‌گرا-به ویژه هیرش- چگونه تبیین می‌شود و دارای چه شاخصه‌ها و مولفه‌هایی است؟ و هدف از آن‌هایی از نسبی‌گرایی معرفتی است.

کلید واژه‌ها: عینیت‌گرایی، نسبی‌گرایی، فهم، هرمنوتیک روش‌گرا و اریک هیرش.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد تهران شمال دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

abdolaha90@gmail.com

dr.zo.akhavan@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)؛

۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

m.aram@utoronto.cam

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۵/۲

۱. مقدمه

«عینیت»^۱ و «ذهنیت»^۲ یکی از مباحث پر مناقشه معرفتی فیلسوفان بوده است، منازعه بر سر اینکه آیا امور، و اشیاء همواره جدا از ذهن فرد، هویت واقعی دارند، یا تنها فاعل است که به آنها هویت و واقعیت می‌بخشد، و با نبود فاعل، آنها نیز وجود نخواهند داشت؛ یاد کرد این مسئله شایسته است که در عینیت و ذهنیت، بر خلاف دیدگاه سوفسطاییان، بحث بر سر عدم وجود حقایق خارجی نیست، بلکه بر سر وابستگی این هویت و ارزشها یا وجود استقلالی آنها در خارج و عدم نقش فاعل‌شناسا در ایجاد آنهاست. دیدگاه قائل به وجود هویت مستقل از ذهن را «عینیت‌گرایی» و دیدگاه قائل به وجود وابسته ارزشها و هویت به انسان را «ذهنیت‌گرایی» یا «فاعلیت‌گرایی» نامیده‌اند.

ایدئالیسم به عنوان ریشه ذهنی‌گرایی، مکتبی در اندیشه فلسفی است که توسط افلاطون مطرح و بوسیله هگل و کانت کامل شد. طرفداران این نظریه، واقعیت را فکری میدانند که در ذهن ماست نه در دنیای فیزیکی خارجی. این دیدگاه معتقد است واقعیتی بنیادی و مستقل از شعور و فهم انسانی وجود ندارد، در این نظریه جهان ساخته تصور انسان است و بلکه یکی از ابعاد ذهن و متأثر از آن می‌باشد. ذهنی‌گرایی یکی از ریشه‌های اساسی «نسبی‌گرایی» است. البته نمی‌توان به طور یقین ادعا کرد منشا تمام نسبی‌گراییها، ذهنیت‌گرایی است.

قدمت «سلسله نسب‌یون به پروتاگوراس یونانی برمی‌گردد» (فناپی اشکوری، ۱۳۷۴: ۵۴)، اما این موضوع تا دوره معاصر رواج فراوانی یافته و محافل علمی و فلسفی غرب، جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل‌اند. گستره و نفوذ نسبی‌گرایی را می‌توان در علم اخلاق، معرفت‌شناسی و نظریه ارزش مشاهده نمود. در قرن بیستم علم هرمنوتیک نیز به سبب نگرش فلسفی که نسبت به فهم پیدا کرد، دستخوش ورود این دیدگاه قرار گرفت و در مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناسانه آن تحولات عظیمی به وجود آمد. تا قبل از آن عینی‌گرایی اصلی مهم در بین هرمنویست‌ها بود که از پایه‌های روشمندی فهم قلمداد می‌شد، که با ظهور هرمنوتیک فلسفی به چالش کشیده شد. اما مهمترین مولفه‌های عینی‌گرایی را می‌توان در انتقادات هیرش به هرمنوتیک فلسفی بازیابی نمود. در بررسی پیشینه این موضوع به غیر از کتب هرمنوتیکی

1. objectivity
2. subjectivity

که بیان دیدگاه هرمنوتیست‌ها پرداخته، دو مقاله درباره هیرش و نقدهای وی نسبت به هرمنوتیک فلسفی نوشته شده‌است، و نویسندگان آنها تحلیلهای بر هرمنوتیک نقادانه هیرش به هرمنوتیک فلسفی و از طرفی پاسخهای مدافعان گادامر به هیرش بیان کرده‌اند.^۱ اما درباره تاثیر اصل عینی‌گرایی در این تعارضات سخنی به میان نیامده‌است. از آنجا که که تحلیل عینی‌گرایی در فهم رویکرد روش‌گرایانه هرمنوتیست‌ها، دخالت تام دارد، این مقاله، تبیین آن را عهده‌دار شده است؛ لذا، پس از مفهوم‌شناسی و طرح دیدگاه‌ها و رویکردهای عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی در هرمنوتیک، به منظور سیر تاریخی‌گرایش عینی‌گرایی در اندیشه‌های هیرش، ابتدا به نظرات هرمنوتیست‌های روش‌گرا، قبل از ظهور هرمنوتیک فلسفی یعنی شلاپرماخر و دیلتای وبتی اشاره می‌شود، سپس به منظور آشنایی با هرمنوتیک فلسفی، مهمترین دیدگاه‌های هایدیگر و گادامر اشاره می‌رود و سرانجام به تبیین دیدگاه انتقادی هیرش نسبت به آنها می‌پردازیم و از این رهگذر، ابعاد و جنبه‌های مختلف دیدگاه عینی‌گرایانه هیرش تبیین می‌گردد.

۲- مفهوم‌شناسی

۲-۱. تحلیل نسبی‌گرایی و عینی‌گرایی

نسبی‌گرایی؛ یعنی: «حقیقت، مطلق نیست، بلکه نسبت به زمان، مکان، جامعه، فرهنگ، تاریخ، روش و نقطه‌نظر و حتی اشخاص متفاوت است» (فناپی اشکوری، ۱۳۷۴: ۵۴-۵۵). پس نسبی‌گرایی برای هیچ حقیقت و واقعیتی، شأن قائل نیست، بلکه بر عصری‌بودن و نسبی‌بودن، تأکید دارد. نسبی‌گرایان، قلمرو نظریه‌ی خود را به علم اخلاق نیز توسعه داده و گفته‌اند: «ارزش‌گزاره‌های اخلاقی و صدق و کذب و موجه بودن یا نبودن آنها، تنها به درخواست، تمایل، سلیقه و نگرش فرد یا جامعه‌ای که بدانها معتقد است وابسته است» (مصباح، ۱۳۸۶: ۱۷۲). از اشکالات مطرح شده نسبت به این دیدگاه، عدم وجود معیار مستقل در قضایای معرفتی، عدم قطعیت نسبت به قضایای خارجی (جوادی آملی ۱۳۷۲: ۲۷۶) و افتادن در دام تکثرگرایی (واعظی، ۱۳۹۳: ۴۳۳) و شک‌گرایی است.

۱. «چالش گادامر و هرش بر سر معیار درستی تفسیر»، حمیده ایزدی‌نیا و اصغر واعظی، حکمت و فلسفه، شماره ۳، ۱۳۹۳ و مقاله «تحلیل نگرش انتقادی هرش نسبت به هرمنوتیک فلسفی»، هادی صادقی و محمدحسین مختاری، کلام اسلامی، شماره ۱۰۱، ۱۳۹۶.

اما عینی‌گرایی با اعتماد به اصول، مبانی و پیش‌فرضها شکل گرفت و به چارچوبی ثابت، غیرسیال و غیرتاریخی معتقد است که در تعیین امور مهمی چون خوبی، درستی، فهم، حقیقت و دانش به این چهارچوب متوسل میشود. عینی‌گرا به وجود چارچوب در تحقیق خویش معتقد است و رسالت فلسفی او یافتن چارچوب مربوط به بحث خویش است (Bernstein, 1984:8). تبیین چارچوب خاص برای ثابت‌ماندن معیارها و شاخصه‌های معرفت به منظور جلوگیری از نسبی‌گرایی و شکاکیت از مهمترین باورهای عینی‌گرایی است.

۲-۲. عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی در هرمنوتیک

هرمنوتیک یکی از مهمترین رویکردهای نظری در علوم انسانی است که به دلیل آنکه در دوره‌های مختلف معنای آن دچار تحولات گوناگون شده، نمی‌توان تبیینی اجمالی از این مقوله ارائه کرد. اما به‌طور کلی می‌توان گفت؛ توجه به دو رویکرد مهم هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در هرمنوتیک سبب تقسیم هرمنوتیک به هرمنوتیک فلسفی و هرمنوتیک روش‌گرا شده است. مسئله اساسی در هرمنوتیک، فهم است و در فرایند فهم و معرفت، عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی نقش دارد. در جریان فهم، متن، عامل اصلی و هدایت‌گر باشد، فهم و تفسیر «امری عینی» خواهد شد. ولی چنانچه فهم، از فرد و پیش‌فرضها و ذهنیات او آغاز گردد، به‌گونه‌ای که فهم تحت تأثیر و جهت‌دهی دنیای ذهنی روی‌دهد در این‌صورت، فهم «امری ذهنی» است. در نگرش اول، متن، همچون پنجره است، که از وسعت آن به دنیای ذهنی مولف می‌نگریم و از طریق آن می‌توانیم به قصد و نیت وی دست یابیم و در نگرش دوم، متن، آینه‌ای است که در آن می‌نگریم تا خود را ببینیم و نتیجه آن آشکار شدن دنیای ذهنی خواننده بر خودش است. آینه متن، در اینجا ثابت است؛ اما معنا، به نظاره‌گر متن بستگی دارد.

دقت در رویکردهای هرمنوتیستهای روش‌گرا—چه دوران قبل از هرمنوتیک فلسفی و چه بعد از آن—مانند شلایرماخر، دیلتای، بتی و هیرش نشان می‌دهد که فاعل‌شناسا، نقش فعال در فهم متن داشته و وظیفه بازتولید و بازشناسی ذهن مولف برعهده مفسر است، البته نقش مفسرنزد معتقدان به عینی‌گرایی، نقشی منفعلانه نیست، پس معیار تفکیک عینیت‌گرایی از ذهنیت‌گرایی تفسیری، پذیرش دخالت مفسر در فرایند فهم متن نیست، بلکه مسئله اصلی «پذیرش استقلال معنای اثر از قصد مؤلف» است.

واکاوی عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش‌گرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۱۷

حال هرمنوتیستهای روش‌گرا با اعتقاد بر وجود معنایی متعین و مستقل از ذهنیت خواننده که کاملاً در پیوند با قصد مؤلف است، عملاً بر لزوم پایبندی به روش، در فرایند فهم اصرار می‌ورزند. از این رو رسالت اصلی هرمنوتیک را یافتن اصل یا ضابطه‌ای می‌دانند که بتوان با آن نیت اصلی مولف با معنای راستین متن را شناسایی کرد. در هرمنوتیک فلسفی با اعتقاد به هستی‌شناسی «دازاین»^۱، به نوعی خواننده‌ی متن را سازنده معنای آن می‌دانند، نه دریافت‌کننده‌ی آن؛ و از این روی به وجود معنایی متعین و نهایی برای متن اعتقادی ندارند، تا با کمک روش به آن دست یافت. البته آنها برای مواجهه با متن بی‌قاعده نیستند، بلکه روش‌های تفسیری مورد نظر ایشان، فاقد کارکرد مشخص و شناخته‌شده‌ای همچون هرمنوتیک روش‌گرا است که دارای الزامات و تعهدات خاصی است، درک حقیقی در نظر ایشان در ورای روش قرار دارد: «هدف از این مباحث آن است که به سراغ تجربه‌هایی از حقیقت برود که از قلمروی حاکمیت روش علمی فراتر می‌رود» (Gadamer, 1994: xxi).

۳-۲. عینی‌گرایی در هرمنوتیستهای ماقبل ظهور هرمنوتیک فلسفی

۳-۲-۱. شلایر ماخر و هرمنوتیک مدرن

شلایر ماخر را پدر هرمنوتیک مدرن معرفی می‌کنند و برخی اندیشه‌های او، مبدا الهام برای آیندگان و حتی معتقدان به هرمنوتیک فلسفی، شده است؛ وی به امکان فهم عینی متن معتقد بود، و درک مراد واقعی مولف را، امری دستیافتنی می‌دانست و به امکان مطابقت فهم مفسر با معنای واقعی متن باور داشت. شلایر ماخر تحت تأثیر فلسفه‌ی رمانتیک و فلسفه‌ی انتقادی کانت و با عنایت به گزاره‌ی بهتر فهمیدن، بحث چالشی قصد و نیت مؤلف و متن را مطرح کرد (اشتفان، ۱۳۶۷: ۳۲۹-۳۳۹). در حقیقت، فهم مراد، ویژگی‌های دست‌ورزبانی و نحوه‌ی به کارگیری آن در تفسیر، برای کشف قصد مولف از متون، اساس هرمنوتیک، در اندیشه‌ی شلایر ماخر را تشکیل می‌دهد. شلایر ماخر تحت تأثیر مارتین کلا دینیوس بر «نیت مؤلف» تأکید بسیاری داشت. وی حکم اصلی هرمنوتیک کلاسیک را «نیت مؤلف» پایه گذاشت؛ پس معنای هر اثر چیزی است که مولف در ذهن داشته و در تلاش بوده در اثر خود بیان نماید و تفسیر به دنبال کشف این معناست (احمدی، ۱۳۷۲: ۵۲۳).

پیش از کلا دینیوس، یوهانس رامباخ، در سال ۱۷۲۳ در کتاب «نهادهای هرمنوتیک

۱۱۸ «دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

قدسی «مهمترین اصل اساسی تفسیر را «اصل انطباق» دانسته و بیان می‌کند؛ یک تفسیر هر قدر خودش را به متن نزدیک‌تر کند و انطباق بیشتری با متن پیدا نماید دقت بیشتری خواهد داشت (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷:۱۲۲).

ناکافی بودن قواعد دستوری برای بازسازی نیت مولف، شلایرماخر را وا داشت فهم کامل را مبتنی بر دو گونه تفسیر بداند: تفسیر دستوری که عملی متکی بر قواعد لغوی و ادبی است و با متن و قالب‌های زبانی آن سروکار دارد؛ و دوم تفسیر روانشناختی، که به دنبال درک مکنونات درونی مولف است. (گروندن، ۱۳۹۵:۱۱۵) عمل بازسازی ذهنیت مؤلف عملی خلاقانه است و به صرف رجوع به لغت و قواعد ادبی حاصل نمی‌شود و مفسر ضمن تلاش‌های ادبی برای بازتولید معنای مراد وی، به عنصر حدس متوسل می‌گردد. حدس، نزد شلایرماخر، نوعی ورود و درک دنیای ذهنی مؤلف است که جنبه‌ای روانشناختی دارد. از این روش شلایرماخر نقطه شروع رویکرد ذهنیت‌گرایانه، در فهم متون است و نخستین کسی است که بر نقش فعال خواننده و مفسر در فرآیند فهم متن تأکید کرد. پیش از شلایرماخر تنها وظیفه هرمنوتیک اجرای نقشی فنی و عملیاتی با هدف بازیابی قواعد ادبی و دستوری، برای استنباط معنا از متن خلاصه می‌شد، اما به باور شلایرماخر همانند خلق اثر که صرفاً کاری عملی و مکانیکی نیست، بلکه مشتمل بر ذوق و هنر است، فهم و تفسیر معنای متن نیز تنها با قواعد ادبی حاصل نمی‌شود و وصول به ذهنیت نویسنده به هنر هرمنوتیک نیاز دارد (Gadamer, 1994: 189). با این همه، شلایرماخر گاه از عدم امکان و گاه از دشواری شناخت نیت مولف سخن می‌گفت (احمدی، ۱۳۸۵: ۵۰۹).

۲-۳-۲. عینی‌گرایی در تاریخ‌مندی دیلتای

دیلتای از شاگردان شلایرماخر و تدوینگر اندیشه‌های او متفکری بود که مجدانه با مشکل تاریخ‌گرایی درگیر شد و کوشید بر پایه سنت هرمنوتیکی به حل آن بپردازد. بر اساس تاریخ‌گرایی - که از آن به نسبی‌گرایی نیز تعبیر می‌شود- هر پدیده را باید در درون زمینه‌ی عصر آن، شناسایی و درک کرد. پس نمی‌توان که به واسطه معیارهای یک عصر، به فهم پدیده‌های دیگر اعصار دست یافت. هدف دیلتای، صورت دادن کاری شبیه کار کانت در زمینه تحکیم مبانی خود بود. دیلتای کوشید میان تاریخیت انسان و عینیت علوم انسانی آشتی برقرار کند. وی اعتقاد داشت تفسیر نهایی چیزی نیست که متن بازگو می‌کند، بلکه

متوجه کسی است که خود را به وسیله متن بیان کرده‌است (Ricoeur, 1973: 118). روش هرمنوتیکی دیلتای، گذاشتن خود در شرایط تاریخی دیگری است، تا چیزی را بی‌واسطه تجربه‌کنی و فردیت دیگری را درون خودت درک نمایی. برمفسّر لازم است با هم‌دلی وارد حیات مؤلف شده و تمام پیش‌داوری‌ها و قیود زمان خود را کنار گذاشته و به‌جای هم‌عصر کردن مؤلف با خودش، خود هم‌عصر او شود تا بتواند تجربه‌ی او را دوباره زیست کند و درونش را بفهمد. در این صورت همراه با متن، روح تبلور یافته در آن هم‌شناسایی می‌شود. دیلتای با رویکرد تأویل متن - روش شلایرماخر برای نیل به معنای عینی - کل تاریخ بشر را به مثابه‌ی یک متن در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر حیات در حال حرکت، یک کل است و از تجربه‌های زیسته تشکیل شده است. دیلتای تجربه زیسته را کوچکترین واحد معنادار حضور در جریان زمان تعریف می‌کند (Dilthey, 2002: 93). به این نحو دیلتای به امکان فهم قطعی و عینی در علوم تاریخی (جامع همه‌ی علوم انسانی) از طریق «تجربه‌ی زیسته»^۱ (فروند، ۱۳۸۸: ۷۲) قائل است.

۳-۳-۲. امیلیوبتی، عینیت تفسیر و عوامل آن

امیلیو بتی، اندیشمندی ایتالیایی در اثر هرمنوتیکی خود به نام «نظریه عام تفسیر»^۲ در مقابل هرمنوتیک فلسفی از هرمنوتیکی دفاع می‌کند که مطیع اصل عینیت تفسیر و فهم در علوم انسانی است و رسالت هرمنوتیک را، آشکار کردن معیارهای عینیت در همه اشکال تفسیر می‌داند. بتی با این نگرش، قوانین چهارگانه‌ای را برای تفسیر وضع می‌کند؛ قانون اول و دوم درباره اثر و سوم و چهارم درباره مفسر، طبق قانون اول، اثر را باید بر حسب ارتباطش با فاعل شناسایی که در آن متبلور شده تفسیر کرد. دومین قانون «اصل تمامیت و انسجام ارزشیابی معنا» بر ارتباط جزء و کل و تاثیر متقابل آنها در فرایند تفسیر تاکید دارد. در قانون سوم، «قانون فعلیت فهم»، مفسر مجبور به بازیابی مجدد فرایند ذهنی منتهی به خلق اثر در ذهن خویش است و باید به بازسازی درونی ذهن مولف پردازد و ذهنیت خود را با خالق اثر یکی کند. قانون چهارم هرمنوتیکی، یعنی «هماهنگ سازی ادراک»، مفسر وظیفه

۱. اصل آلمانی این اصطلاح Philosophie des Lebens

۲. وی در سال ۱۸۹۰ متولد شد و اثرش در سال ۱۹۵۵ چاپ شد، "حقیقت و روش" گادامر در سال ۱۹۶۰ چاپ شده است. کتاب وی هرچند مقدم بر اثر گادامر است، اما دغدغه او نقد و واکنشی است در برابر هرمنوتیک وجودی هایدگر و گادامر.

۱۲۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

دارد، فعلیت ذهنی خویش را با دریافت‌های که از موضوع دارد، در بیشترین تناسب و هماهنگی قرار دهد (بلخر، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۷). بتی در این قوانین با توجه به اصل عینی‌گرایی در فهم، به ترسیم روشمندانانه از هرمنوتیک پرداخت.

بتی در ادامه به چهار عامل نظری درون فرآیند تفسیر توجه دارد که شکل‌های مختلفی از مواجهه فکری و رویکرد پذیرشی مفسر هستند و آنها را باعث تنوع تفاسیر می‌داند نه نگاه ذهنی‌گرایانه به متن.

- عامل زبان‌شناسانه که در پی درک واقعی و مقصود صاحب اثر است و می‌کوشد نشان دهد این معنا در واقع چه بوده است. این قسم تفسیر به دنبال درک دو عامل است: ابتدا معنای عام و صحت دستور زبانی که در آن قالب به کار رفته است که، در محدوده چشم‌انداز دستوری می‌گنجد و سپس کشف معنایی که مولف به دنبال آن بوده است.

- عامل انتقادی که نیازمند نگرش پرسشگر مفسری است که به سراغ اثر می‌رود؛ مانند جایی که میان مضامین متن ناسازگاری باشد، یا گزاره‌های غیرمنطقی در متن یا آن که مقدمات استدلال در متن بی‌پایه هستند.

- عامل روان‌شناسانه، زمانی فعال می‌شود که مفسر می‌خواهد جای مولف باشد و موقعیت ذهنی وی را بازآفرینی کند. این عامل، نمایانگر سازگاری میان صاحب اثر و مفسر است.

- عامل فنی - شکل‌شناختی، این بعد از فهم درباره ادراک محتوای (تفسیر) نهادها و پدیده‌های اجتماعی به کار می‌رود نه آثار مکتوب یا شفاهی. در این لحظه مفسر به دنبال کشف قواعد حاکم بر پدیده‌های اجتماعی است (بلخر، ۱۳۹۳: ۷۰-۷۱).

تمام هرمنوتیک بتی بر فهم عینی متن استوار است و این بازتولید برعهده مفسر است. عینی‌گرایی در هرمنوتیک روشگرا پیش از هرمنوتیک فلسفی اصل مسلم بود، اما با غلبه گرایش نسبی‌گرایی در هرمنوتیک و ظهور هرمنوتیک فلسفی، هرمنوتیک روشگرا دچار چالش جدی شد. اما گرایش‌های عینی‌گرایانه به حیات خود ادامه دادند. بتی وهیرش از چهره‌های بارز این رویکردند. آثار وانگاره‌های آنان کنشی در برابر هرمنوتیک فلسفی است که برای فهم آن آشنایی با دیدگاه‌های نسبی‌گرایانه هرمنوتیست‌های فلسفی ضرورت دارد.

۳. هرمنوتیک فلسفی

هرمنوتیک فلسفی را هایدگر و گادامر به شکوفایی رساندند.

۳-۱. چرخش هرمنوتیک به سمت فلسفه

هایدیگر و گادامر هرمنوتیک را از روش‌شناسی به فلسفی و هستی‌شناسی فهم ارتقا دادند. هایدیگر پدیدارشناسی و هرمنوتیک را یکی می‌پندارد و تمایز نهادن میان آن‌ها را بدفهمی فلسفی می‌شمرد (Heidegger, 1962: 16). وی فلسفه حقیقی را در جستجوی معنای هستی، می‌داند که تنها با تحلیل هستی‌شناسی وجود انسانی (دازاین) امکان‌پذیر است از این‌رو تحلیل پدیدارشناسانه وجود انسانی که به دنبال قابل فهم ساختن ساختار وجودی انسان است، علم هرمنوتیک نام دارد و چون فلسفه باید در پی معنای هستی از طریق پدیدارشناسی دازاین باشد، هستی‌شناسی (فلسفه)، پدیدارشناسی و هرمنوتیک به هم متصلند (Heidegger, 1962: 487). هایدیگر فهم را جزء جدا ناپذیر هستی‌شناسی دازاین می‌داند، نه یکی از رفتارهای ممکن او. گادامر در نفی روش برای فهم متن، با هایدیگر همسو بوده و معتقد است؛ هرمنوتیک، هنر روش‌شناسی علوم انسانی نیست؛ بلکه دستیابی به چیستی واقعی فهم است و فلسفه، محل یافت این چیستی است.

۳-۲. مهمترین شاخصه‌های ذهنی‌گرایی هرمنوتیک فلسفی

اهمیت هایدیگر و گادامر در میان نظریه‌پردازان علم هرمنوتیک به جهت پایه‌گذاری هرمنوتیک فلسفی و طرح رویکردی کاملاً متفاوت در تاریخ این علم و ایجاد تحولی عظیم در روند آن است. آنان با طرح مفاهیم و مبانی جدیدی چون نقش پیش‌داوری، امتزاج افقها، تاریخ‌مندی فهم، و متمرکز ساختن هرمنوتیک بر آن‌ها، پنجره‌ای نو در این علم گشودند. به طور کلی در هرمنوتیک فلسفی چند عنصر اساسی وجود دارد که منجر به چرخش از هرمنوتیک روش‌گرا شده است، پایه‌های این عناصر در رویکرد ذهنی‌گرایی ایشان کاملاً مشهود است. مهمترین این عناصر شامل:

۳-۲-۱. نادیده انگاری قصد مولف

هرمنوتیک روش‌گرا به بازسازی ذهنیت مولف تأکید داشت و هایدیگر برای نیت مؤلف و حقیقت متن وجهی قائل نیست و درونیات خود را بر متون گذشته تحمیل می‌کند: «می‌خواهم از یونانیان یونانی‌تر باشم و آنچه را آنها در متن نگفته‌اند و یا نتوانستند بگویند آشکار سازم» (کواری، ۱۳۷۶: ۱۵۶). یعنی مفسر و ادراک او ارزشمند است، نه متن و مولف، حتی اگر اشتباه باشد؛ به ویژه که در آرای هایدیگر، ملاکی برای جداسازی فهم درست از

۱۲۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نادرست وجود ندارد.

گادامر رسالت هرمنوتیک متن را فهم دنیای ذهنی صاحب سخن نمی‌داند، بلکه بر رویارویی مفسر با متن و درک معنای آن، بدون توجه به ذهنیت و فضای خاص مولف، تاکید دارد: «مطمئناً فهم، یعنی بازسازی طریقی که به پیدایش متن منتهی گشته مربوط نیست، بلکه مفسر در پی فهم معنای خود متن است» (گادامر، ۱۳۸۲:۳۸۸). وی هدف از تفسیر را رسیدن به معنای مقصود مولف نمی‌داند، بلکه مولف را یکی از مفسران متن می‌داند که تفسیر و فهم او از متن هیچ ترجیحی بر سایر تفاسیر نداشته و مفسران دیگر، متعهد به تبعیت از او نیستند و افق معنایی متن محدود نیست:

هرمنوتیک نباید فراموش کند که هنرمندی که اثری خلق می‌کند، مفسر معین آن نیست. هنرمند به عنوان یک مفسر، اقتدار غیرارادی بر شخصی که صرفاً اثر به او رسیده، ندارد. به میزانی که هنرمند در اثر خویش منعکس می‌شود، او، خواننده اثر خویش است. معنایی که او به عنوان خواننده به اثر خویش می‌دهد، نمی‌تواند معیار قرار گیرد. یگانه معیار تفسیر، معنای آفریده‌ی اثر اوست. یعنی آنچه خود اثر معنی می‌دهد (Heidegger, 1962:193).

این اندیشه سبب افتادن در دام شکاکیت و نسبی‌گرایی شده است.

۲-۲-۳. تکثر معنایی متن

هرمنوتیک روشگرا، متن را دارای وحدت معنایی (مقصود مولف) می‌داند، و هرمنوتیک همانند تکنیکی برای رسیدن به معنای نهایی به خدمت گرفته می‌شود. اما هرمنوتیک فلسفی قصد مولف را کنار زده، و راه را برای تعدد و تکثر معنایی هموار می‌سازد. گادامر فهم را تطبیق متن با زمان حاضر و معنای متن را محصول گفتگوی مفسر با متن می‌داند، چرا که معنای متن، پاسخ‌هایی است که به پرسش مفسر می‌دهد، وجود پاسخ‌های متنوع و متعددی بخاطر وجود پرسش‌های متعدد است، و اینگونه تکثر معنایی متن را توجیه می‌کند؛ و برتری یک فهم بر سایر فهمها را مردود «ما همواره اثری را متفاوت با دیگران می‌فهمیم نه برتر از آنها» (Heidegger, 1962:296). او می‌گوید: «کافی است بگوییم ما به طریقی متفاوت می‌فهمیم» (Heidegger, 1962:297). از این‌رو، از متن واحد به تعداد خوانشگرها فهم حقیقی وجود دارد. گادامر برای اجتناب از پیامد عدم وجود مبنای سنجش تفسیر و برای اینکه بین باروری بی‌نهایت معنای متن و نیز تعیین معنایی متن به نوعی جمع نماید و بتواند توافق بین خوانندگان هم‌عصر را توجیه نماید، مفهوم «سنت» را مطرح می‌کند. به این معنا که در این

واکاوی عینی‌گرایی و هرمنوتیک روش‌گرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۳۳

نقطه از زمان، معنای قطعی متن چیزی است که فرهنگ کنونی، آن را معنا می‌کند و اگر مفسری راه سنت را بپیماید تفسیرش درست، و الا برخلاف است (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۱۶). تکثر و تنوع و پایان‌ناپذیری فهم برآمده از دیدگاه نسبی‌گرایی است.

۳-۲-۳. تاریخ‌مندی فهم

هایدگر در کتاب «هستی و زمان» با طرح تاریخ‌مندی دازاین، تاریخی‌بودن را امری وجودی و ذاتی - نه عارضی - می‌داند و اذعان دارد اگر به مقوله زمان‌مندی انسان، نیک بیندیشیم، فهم تاریخی بودن آدمی مشکل نخواهد بود. از نگاه وی واقعیت هستی‌آدمی در «زمان‌مندی» او نهفته است (Heidegger, 1962: 41).

از نگاه گادامرنیز تاریخ، از عوامل موثر بر فهم است، انسان موجود تاریخی است و فهمش نیز تاریخ‌مند است و همواره تحت تاثیر تاریخ و فرهنگ است و چون این وضعیت مدام در حال تغییر است، پس فهم معنای متن ثابت نیست، بلکه فهم، پیوسته تغییرپذیر و تاریخی است و اینگونه فهم را متأثر از موقعیت تاریخی و سنت می‌داند. او می‌گوید: «وضعیت کنونی تنها از طریق دیدگاه‌هایی که ما از گذشته به ارث برده‌ایم، دیده‌شده و به تفهیم درآمده است» (Gadamer, 1994: 302-300). پس: «آغاز و انجام فهم در درون خود فرد است و ریشه در گذشته‌ای دارد که مخلوق او نیست و به سوی آینده‌ای است که بر آن کنترلی ندارد» (پالمر، ۱۳۷۷: ۲۹۷). فهم سیال و تاریخی از مشخصه‌های نسبی‌گرایی در هرمنوتیک فلسفی است.

۳-۲-۴. پیش‌داوری

هایدگر با طرح مباحث ساختار سه لایه‌ای فهم (پیش‌داشت، پیش‌دید، پیش‌تصور)، مجدانه برابر نظریه غالب در عصر روشنگری ایستاد. گادامر نیز با طرح مسأله پیش‌داوری، بر نقش محوری آن در پدیده فهم تأکید نمود و بر آن بود که: «هیچ فهمی، عاری از پیش‌داوری نیست» (Heidegger, 1962: 440). هایدگر خواندن متن را بازسازی ذهنیت صاحب اثر و نفوذ در دنیای فردی او نمی‌داند و درباره نوع ارتباط پیش‌فهم، متن و تفسیر معتقد است، با خواندن متن، ما خود را در دنیای جدیدی قرار داده و با داشتن پیش‌فهم، با متن رویارو می‌شویم و این از هستن ما در جهان برخاسته است. وجود ما وجودی فهمانه است و همواره ما با فهم، موجودیت می‌یابیم و تفسیر، آشکار نمودن پیش‌فهم‌های ما درباره متن است. از دیدگاه گادامر، هر فهمی متوقف بر پیش‌داوری است: «پیش‌داوریها زمینه‌آشودگی ما

۱۲۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

به جهانند» (وال ژان، ۱۳۷۲: ۲۶۱) و «آنقدر که پیش‌داوری‌هایمان در ساختن هستیمان سهیم‌اند، داوری‌هایمان سهیم نیستند» (نیچه و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۹۳)؛ او، رهایی از پیش‌فهمها را در فرایند فهم غیرممکن می‌داند:

تلاش برای رهایی از تصورات خودمان در امر تفسیر، نه تنها ناممکن بلکه آشکارا نامعقول است. تفسیر یعنی وارد کردن پیش‌تصوات خویش در بازی [گفت‌وگو] است، تا جایی که معنای متن واقعاً بتواند برای ما به سخن درآید (نیچه و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۹۳).

بنابراین مفسران از دخالت پیش‌داوری خود در فهم ناگزیرند؛ زیرا پیش‌داوری‌ها بخشی از هستی مفسر را تشکیل داده و این امر در اختیارش نیست. نیز پیش‌داوریها متأثر از سنت و تاریخ اثر هستند و روش‌مندسازی در تعیین و حذف پیش‌داوری‌ها تأثیری ندارد، و از آنجا که شکل‌گیری پیش‌داوری‌ها در ذهنیت مفسر امری غیراختیاری است، کوشش مفسر برای جداسازی صحیح و سقیم پیش‌داوری از فهم، تلاشی بی‌نتیجه است. وی در این باره یادآور می‌شود: «پیش‌داوری‌هایی که ذهنیت مفسر را اشغال نموده‌اند، تحت اراده او نیستند» (گادامر، ۱۳۸۲: ۲۹۸). او نقطه آغاز فهم را پیش‌داوری می‌داند و فهم متن بدون وساطت پیش‌فهمها غیرممکن است (نصری، ۱۳۸۱: ۱۴۰) و چون پیش‌داوری‌ها و فهم‌ها، به نحو نامحدودی ادامه دارد، دائماً معنای جدیدی مقابل خواننده قرار می‌گیرد. از این‌رو عمل فهم «تولیدی» است و در آن پیش‌داوریهای مفسر و هم خود متن، سهیم است. اصرار بر «تولیدی بودن» فهم به جای «باز تولید» قصد مولف توسط گادامر، وصول به فهم عینی و غیرتاریخی را مخدوش می‌کند.

۳-۲-۵. امتزاج افقهای متن

از نقاط عطف در هرمنوتیک گادامر، بحث «امتزاج افقها»^۱ یا عصری‌کردن فهم است. وی موقعیت هرمنوتیکی خواننده را «افق» می‌نامد. به نظر او عمل فهمیدن، هم تحت تأثیر افق مفسر و هم افق معنایی متن است. گادامر مفهوم افق را از هوسرل قرض گرفته است. افق در نزد هوسرل، زمینه ادراک حسی بوده، که معنا را در خود محبوس نموده، لذا موقعیت زمان‌مند در این مفهوم اهمیت ویژه داشته است. (پورحسن، ۱۳۸۴، ص ۲۶۷).

گادامر با پیروی هایدگر، هستی انسان، را تاریخ‌مند می‌داند که دربردارنده دو وجه اساسی است؛ یک‌طرف گذشته که همواره از طریق افق زمان حال؛ یعنی تحت تأثیر موقعیت

واکاوی عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش‌گرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۲۵

هرمنوتیکی و پیش‌داوری‌ها، تفسیر می‌گردد. از سوی دیگر موقعیت حاضر ما محصول سنتی است که تاریخی است. پس گذشته امری ایستا نیست که از مجموع حوادث تاریخی تشکیل شده باشد؛ بلکه رویدادی سیال است که ما ناخواسته در آن واقع شده‌ایم و فهم ما در مشارکت با این سنت صورت می‌پذیرد. پس شرط امکان هر فهمی، پیش‌داوری‌ها و سنتی است که افق حاضر ما را به افق گذشته‌ی تاریخی متصل می‌کند. این فهم در روش دیالکتیکی صورت می‌گیرد. بدین ترتیب که ابتدا ذهن مفسر محدوده‌ای از معنا را تشکیل می‌دهد که متن در آن حوزه، می‌تواند معنایی داشته باشد و آن «افق معنایی مفسر» است، سپس متن در مقام پاسخ دهنده، محدوده‌ای از معنا را در پیش‌روی مفسر می‌گشاید که «افق معنایی متن» است، از برابند گفتگوی دو طرفه بین ذهنیات مفسر و متن، فهم حاصل می‌شود. (هوی، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۴؛ نصری، ۱۳۸۱: ۱۲۳) از این دیدگاه خاص به نام «امتزاج افقها»، تعبیر می‌گردد. پس فهم فعالیت تولیدی است نه بازسازی‌کننده؛ و مفسر خود در افق معنایی خویش محاط شده و نمی‌تواند خود را تماماً از پیش‌فرضها و ذهنیات خویش درآورد و به بازسازی کامل افق معنایی گذشته بپردازد (وال ژان، ۱۳۷۲: ۲۴۵). تاثیرگذاری و درآمیختگی افق معنایی مفسر و موقعیت هرمنوتیکی وی با زبان اثر به‌طور نامحدود در فرایند فهم وجود دارد و همین امر موجب نسبیت فهم است.

۴. دیدگاه عینی‌گرایانه هیرش

۴-۱. معرفی هیرش و اصطلاحات عینی‌گرایانه وی

اریک دونالد هیرش، متفکر برجسته و معاصر آمریکایی، (م. ۱۹۲۸) سالها در حوزه نقد ادبی به مطالعه پرداخت. وی در موضوع هرمنوتیک دو کتاب نوشته‌است. «اعتبار در تفسیر» مشهورترین کتاب وی در سال ۱۹۶۷ منتشر گردید. به اعتقاد صاحب نظران این مهم‌ترین کتابی است که در دفاع از عینی‌گرایی در فهم متن نوشته شده، و اغلب آرای هرمنوتیکی هیرش در همین کتاب است. از نظر هیرش یگانه معنای معتبر متن، معنایی است که مؤلف از متن مراد کرده است. از این‌رو بخش فراوانی از مباحث کتاب حاضر به دفاع از نیت مؤلف در برابر دیدگاه‌های رایجی اختصاص دارد که معنای متن را وابسته به نیت مؤلف نمی‌دانند. هیرش برای موجه کردن موضع خود، دستاوردهای فلسفه تحلیلی جدید، پدیدارشناسی هوسرل و زبان‌شناسی سوسوری و منطق فرگه را به‌کار می‌گیرد. تألیف دیگر وی در سال

۱۲۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۱۹۷۶ در قالب مجموعه‌ای از رساله‌ها با عنوان «اهداف تفسیر» منتشر شد و در آن انتقاد ناقدان به هرمنوتیک کلاسیک و آثار وی، پاسخ داد. دغدغه هیرش طرح نظریه‌ای بود که سخن‌گفتن از اعتبار و درستی تفسیر را ممکن می‌سازد. لذا در نظریه تفسیری خویش تلاش می‌کند با طرح قواعدی عینی در خصوص فهم، راه را برای رسیدن به تفسیر معتبر هموار سازد و متعین‌ترین مسیر را در صحت و اعتبار تفسیر ارائه نماید. (ر.ک: دانشنامه انگلیسی ویکی پدیا، مدخل اریک دونالد هیرش).

وی با جانبداری از ضرورت توجه به قصد مؤلف، تعیین معنایی متن و بحث از اعتبار در تفسیر، خود را منتقدی، نسبت به گرایش‌های غالب قرن بیستم در حوزه هرمنوتیک و نقد ادبی مطرح کرد (واعظی، ۱۳۹۳: ۴۵۷). هرمنوتیک هیرش در واقع، نقد اندیشه هایدگر و گادامر است و چالش در نظریه «عینیت‌گرایی»، از بزرگ‌ترین چالش‌های میان آنهاست. دیدگاه و نقد هیرش در زمینه عینی‌گرایی فهم متن با این شاخصه‌ها قابل دستیابی است؛

۴-۱-۱. «معنا» و «معناداری»

هیرش میان دوگونه معنا تفکیک قائل شده است: «معنای لفظی»^۱ که از آن به «معنا» یاد می‌کند. و «معناداری»^۲ که کلید درک هرمنوتیک او است. وی می‌گوید: «واژه «معنا» بر کل معنای لفظی متن و واژه «معناداری» به معنای متن در جایگاه و زمینه‌ای دیگر اشاره دارد؛ مانند ذهن دیگر، عصر دیگر، موضوع گسترده‌تر، نظام اعتباری دیگر. پس، «معناداری» عبارتست از معنای متن در سنجش نسبت با زمینه‌های متعدد، و هر زمینه‌ای خارج از خود متن.» (Hirsch, 1976:2).

زمانی که متنی را جذاب و خوشایند یا کسل‌کننده می‌دانیم، یا دیدگاه ما در زمانهای مختلف نسبت به متن تغییر می‌کند، معنای لفظی، ثابت و یکسان است و معناداری تغییر می‌یابد. به عبارت دیگر، «معناداری» ارتباط بین آنچه معنای لفظی مولف است با آنچه بیرون از آن قرار گرفته است. ثبات «معنای لفظی» و تغییرپذیری «معناداری» مبنای مناسبی برای دفاع از امکان تفسیر عینی و معتبر به دست می‌دهد که هیرش به خوبی از آن استفاده نموده است.

۴-۱-۲. تفکیک اقسام تعامل با متن

-
1. Verbal meaning
 2. significance

واکاوی عینی‌گرایی در مونتیک‌روش کرابا تا نگید بر دیدگاه هیرش ۱۲۷

هیرش وصول به تفسیر معتبر را، علی‌رغم بی‌قانونی ظاهری تفسیر متون - ممکن و عملی می‌داند و با پذیرش تفاسیر متفاوت - می‌گوید تمام تفاسیر متفاوت، تفاسیر ناسازگار، غیرمتجانس و غیرقابل مقایسه نیستند. گاه یک تفسیر فهم را «عمیق» می‌کند و گاهی فهم را «تغییر» می‌دهد. در نوع «عمق بخشیدن» تضادی بین این تفسیر و عقاید قبلی ما نیست و حتی دلالت‌های مورد نظر ما را واضح و آشکار می‌سازد، لذا فهم ابتدایی ما را تایید و ما را نسبت به درستی آن مطمئن می‌کند. در نوع «تغییر دادن»، توسط نوعی استدلال، ما را متقاعد می‌سازد، برداشت اولیه ما، از جهتی نادرست بوده‌است. این دو کارکرد باعث تفاوت در تفسیر می‌گردد. اگرچه تفسیرها متفاوتند، اما، غیر متجانس نیستند و هر دو به یک ایده کنترل شده معنا اشاره دارد. هیرش توانایی تفسیر و توانایی فهم را دو کارکرد مجزا می‌داند که غالباً باهم خلط می‌گردد (هیرش، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

هیرش خلط میان چهار نوع مواجهه «فهم»، «تفسیر»، «داوری» یا «نقد» با متن را، منشا اشتباهات و مغالطات فراوان می‌داند. البته تمایز بین این امور به معنای عدم تاثیرگذاری آنها بر یکدیگر نیست. البته افرادی پیش از او به بخشی از این جداسازی چهار مواجهه اشاره داشته‌اند^۱. تلقی هیرش از این تعاملات چهارگانه اجمالاً چنین است:

۴-۱-۲-۱. فهم متن

هیرش می‌گوید فهم، داده بلاواسطه متن نیست، بلکه نشانه‌ها آنها را می‌سازند و خواننده چنانچه با زبان متن آشنایی نداشته باشد، فهم آن را ممکن نیست. پس فهم از برخورد منفعلانه با متن به دست نمی‌آید. بتی نیز فهم را بازتولید و بازشناسی معنای مورد نظر مولف می‌داند. معنای لفظی متن از دو طریق قابل شناسایی است؛ اول، پیش‌فرضهای زبان‌شناختی؛ یعنی برای درک معنای لفظی نیازمند به آشنایی با قواعد ادبی حاکم بر متن هستیم. دوم، پیش‌فرضهای غیر زبان‌شناختی که به امور عینی و اجتماعی مرتبط با متن، اما خارج از آن بازمی‌گردد. این پیش‌فرضها نظام‌های قراردادی هستند که متن بر پایه آنها ساخته شده و معنای متن با توجه به آنها مورد التفات مولف قرار گرفته‌است. بدیهی است ما نمی‌توانیم متن یونانی را بفهمیم، اگر فقط انگلیسی بدانیم. خطای تاریخ‌گروی شکاکانه در

۱. ارنستی نیز استفاده از واژه تبیین را برای دوکارکرد متمایز تبیین و فهمیدن اشتباه می‌داند و واژه تفسیر را برای کارکرد توانایی تبیین کردن و واژه فهم را برای کارکرد توانایی فهمیدن استفاده می‌کند. هیرش، ۱۳۹۵: ۱۷۲.

۱۲۸ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

همین مطلب است که متن بر اساس تجارب ذهنی و مقولات و تفکرات امروزی خواننده فهم می‌شود و در نتیجه فهم متن بر طبق ملاکهای ما حاصل می‌شود. بر این اساس نظر تاریخ‌گرای شکاک این است که، کسی که انگلیسی زبان است، متن یونانی را باید به زبان انگلیسی بفهمد، نه یونانی. در حالیکه در واقع «معنای لفظی» متن را باید بر اساس معیارهای حاکم بر خود آن تعبیر و فهم نمود. ضوابط قراردادی که متن بر پایه آنها شکل گرفته، همچون چشم‌اندازی آن را احاطه کرده و مخاطب باید بر پایه چشم‌انداز و افق معنایی کلام گوینده، آن را بفهمد، نه آنکه چشم‌انداز معنایی خویش را بر متن تحمیل کند (هیرش، ۱۳۹۵: ۱۷۸-۱۷۹).

۴-۱-۲-۲. تفسیر متن

تفسیر علاوه بر ارتباط با «معنای لفظی»، با «معناداری» نیز مرتبط است. تفسیر «تبيين» معنای لفظی است و فهم، برداشت از معناست، نه از معناداری. مفسر باید ابزارهایی بیابد تا معانی معادل در متن را، در قالب واژه‌هایی که برای افراد غیرمتخصص، آشنا باشد، منتقل کند. لذا تنوع تفاسیر اشکال مختلف مشیر به یک ساختار معنایی است و این تنوع تبیین، به معنای تکثر معنای متن نیست. دو مفسر حتی اگر فهمشان از متن یکی باشد با توجه به اموری همچون اختلاف اهداف، تفاوت مخاطبان، سبک و نحوه بیان، می‌توانند تفسیرهای متفاوتی عرضه کنند. بنابراین می‌توانیم تفسیر را تاریخی بدانیم اما معنای متن، تاریخی و سیال نیست. لذا هیرش تصریح می‌کند که نمی‌توان از چیزی به نام «تاریخمندی فهم» دفاع کرد. زیرا منحصرًا تغییر زمان، تنوع و تکثر در فهم را به همراه ندارد و مقولاتی که در شکل تبیین و تفسیر سهیم هستند با تأکیدات و مقولاتی که در فرایند فهم متن اثر می‌گذارند، متفاوت است (هیرش، ۱۳۹۵: ۱۷۹-۱۸۱).

۴-۱-۲-۳. نقد و داوری

نقد و داوری متن بعد از درک معنای لفظی واقع می‌گردد. در داوری، ارتباط میان معنای متن با معیار یا زمینه‌های بیرونی متن سنجیده می‌شود و در اصل نسبت معنای متن با معیار و ارزش بیرونی، داوری می‌شود. این مواجهه، تعاملی معطوف به «معنای لفظی» نیست و بیان نسبت متن با معیاری خارج از معنای لفظی متن، محتوای نقد و داوری را می‌سازد؛ یعنی همان چیزی که از آن به «معناداری» تعبیر شد. نقد با معنا داری یکسان نیست، بلکه بدان ارجاع دارد، درباره آن سخن می‌گوید و آن را توصیف می‌کند. مهمترین کارکرد نقد (امری

واکاوی عینی‌گرایی در مونتیک روش کرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۲۹

متمایز از تفسیر) این است که نشان دهد یک اثر از جنبه‌ای خاص ارزشمند است یا بی‌ارزش. هیرش تأکید می‌کند که در برخی جاها فهم با نقد، و تفسیر با نقد و داوری عجین می‌گردد و مفسر در کنار درک مراد مولف به داوری درباره آن نیز پرداخته و ضمن بیان معنای متن، آن را می‌سنجد و نقد می‌کند. ولیکن این آمیختگی عاملی برای عدم تفکیک انحای متفاوت تعامل با متن از یکدیگر نیست. آنچه درباره متن بیان می‌شود، باید به درستی از یکدیگر متمایز شود، تا مشخص گردد که مطلب درباره فهم متن است یا تفسیر و یا داوری و نقد آن. از نظر هیرش غفلت از این انفکاک سهم بزرگی در ترویج دیدگاه شکاکانه و نسبی‌گرایانه درباره فهم متن دارد (هیرش، ۱۳۹۵: ۱۸۴-۱۸۹). توجه به انفکاک چهار مواجهه، باعث اعتبار بخشیدن به معنای لفظی، کاهش شک‌گرایی و ساخت معیاری برای شناخت تفسیر سره از ناسره گردید.

۲-۴. مهمترین تعاملات هیرش در مقابله با دیدگاه نسبی‌گرایی

۱-۲-۴. معنای لفظی متن

نزاع اصلی در هرمنوتیک بحث در ماهیت معنای متن است. هرمنوتیک فلسفی به «استقلال معنایی متن» از قصد و آگاهی مولف اعتقاد دارند. بنابراین آگاهی و قصد و نیت مولف، در شکل‌دهی معنای آن نقشی ندارد و متن دارای استقلال معناشناختی است (واعظی، ۱۳۹۳: ۴۶۱). هیرش استقلال معنایی متن را اشتباه می‌داند، و معنای متن را امری قصدی دانسته که متن پیوسته معنای مقصود مولف یا خواننده را ارائه می‌دهد. بدون در نظر گرفتن قصد نمی‌توان از معنای متن گفت. متن در صورتی دارای معناست که یا مولف معنایی از آن قصد کرده باشد یا خواننده از آن چیزی بفهمد. گروهی که معتقد بر استقلال معنایی متن از مولف هستند، راهکاری جز جایگزینی مفسر به جای مولف ندارند، چرا که اگر آگاهی و قصد مفسر را نیز کنار بگذارند، متن بی‌معنا می‌شود.

هیرش معنای متن را بسته به قصد مولف و مفسر را در خوانش معنای متن سهیم می‌داند، نه در پیدایی معنای متن. وی می‌گوید: «رشته الفاظ به‌طور خاص هیچ معنایی ندارند، مگر آنکه کسی از آن‌ها معنایی ارائه کرده باشد، یا از آنها چیزی را بفهمد. و رای آگاهی آدمیان، معنای وجود ندارد. هر زمان که معنا ارتباطی با الفاظ پیدا کند، شخصی این ارتباط را برقرار کرده است» (هیرش، ۱۳۹۵: ۲۶). از همین مسئله اختلاف تفاسیر مفسران

۱۳۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

پدیدارمی‌گردد. اما اصل مهمی که هیرش برای زیر سوال بردن ادعای مدعیان استقلال معنایی مطرح می‌کند، مسئله اعتبار است. چرا که نفی مولف اصلی، به معنای انکار تنها اصل قانع‌کننده اعتبار تفسیر است. اگر معنای متن مورد نظر مولف نباشد، پس به هیچ وجه، هیچ تفسیری نمی‌تواند مطابق متن باشد و متن نمی‌تواند معنای معین یا معنای قابل‌تعیینی داشته باشد، لذا اگر نظریه‌پرداز می‌خواهد ایده‌آل اعتبار را حفظ کند، باید مولف را حفظ کند (هیرش، ۱۳۹۵: ۲۷-۲۸). توجه به قصد مولف در واقع معیاری برای رسیدن به چارچوبی ثابت در فرایند فهم است.

۴-۲-۲. واکاوی نظریه تاریخت معنا

بر اساس این نظریه نمی‌توان از معنای ثابت سخن گفت زیرا معنای متن در هر زمان شکلی خاص پیدا می‌کند و با تغییر زمانه دچار تغییر می‌شود. فهم، تحت‌تأثیر سنت و تاریخ است و از آنها اثر می‌گیرد (خسروپناه، ۱۳۹۳: ۷۵). تاریخ‌گرایان معتقدند معنای لفظی، معنای تاریخی یا زمانی است و در مدت خاصی، متن معنای خاصی دارد و در دوره دیگر، معنای دیگری.

هیرش می‌گوید طبق این نظریه، جهش و تغییر قابل ملاحظه معنا در ماهیت معنای لفظی هیچ پایه و اساسی ندارند؛ همچنین این تفکر فاقد معیاری برای سنجش معتبر است (هیرش، ۱۳۹۵: ۷۴). لذا اگر معنا نامتعیین باشد، هیچ معیاری برای اعتبار در تفسیر نخواهیم داشت و این منجر به شکاکیت و نیهیلیسم هرمنوتیکی می‌شود. یعنی:

اگر خود این همان یک معنا، قابل تغییر باشد و به واقع نیز تغییر کند، پس هیچ ملاکی نداریم که بر پایه آن قضاوت کنیم که آیا با همان معنا در هیئتی مبدل مواجه هستیم یا با نوعی معنای ساختگی که صرفاً ظاهر معنای مورد نظرمان را دارد. اگر بپذیریم مشخصات یک معنا می‌تواند تغییر کند، راهی برای یافتن سیندرلای واقعی از میان انبوه مدعیان وجود ندارد. کفش بلورین مطمئنی برای آزمودن افراد وجود ندارد، زیرا آن کفش قدیمی دیگر اندازه‌پای سیندرلای جدید نیست. (هیرش، ۱۳۹۵: ۷۴).

در دیدگاه وی معنای لفظی همواره در تمام لحظات یکسان و ثابت و لایتغیر است. هیرش سیاق را محدود کننده احتمالات معنایی دانسته و سبک مولف را تعیین کننده معنای لفظی نمی‌داند، بلکه این موارد را، ابزار مفسر می‌داند، چرا که در جهت‌گیری حدس درباره‌ی معنا متن به کار مفسر می‌آید و می‌نویسد: «اگر زمینه و چارچوب را عامل تعیین کننده معنا بدانیم، در این صورت، ضرورت تفسیر را با اعمال تعیین کننده مولف خلط کرده‌ایم» (هیرش، ۱۳۹۵: ۷۵). این جداسازی معنا و معناداری از ابتکارات تحسین‌برانگیز هیرش در

واکاوی عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش کرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۳۱

انتقاد به نظریه تاریخت معناست.

وی بارزترین نمونه‌ای که مولف اثر خود را انکار می‌کند، انتقاد آرنولد به اثرش و ردیه شلینگ بر تمام فلسفه‌ای که پیش از سال ۱۸۰۹ نوشته، می‌داند. هیرش این واکنش را متفاوت با واکنش اولیه نویسنده به اثر خود می‌داند و بیان می‌کند:

این امر نشان دهنده تغییر معنای اثر نیست، بلکه کاملاً برعکس است. اگر معنای یک اثر (به جای نگرش وی) تغییر می‌کرد، دیگر نیازی نبود مولف معنای مورد نظر خود را انکار کند و می‌توانست رنج این انکار آشکار را بر خود تحمیل نکند. این مسئله حاکی از آن است که معناداری اثر برای مولف تغییر کرده است، اما معنای آن به هیچ وجه تغییر نکرده است. (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۱-۳۲).

هیرش دغدغه گادامر را مبنی بر اینکه باید متن طراوت و پویایی خویش را حفظ نماید، می‌پذیرد و به دو نکته در این همراهی اذعان دارد، اول اینکه فهم امروزی و پویا از گذشته، فهمی مهم و ارزشمند است؛ و همچنین تفاوت مفروضات فرهنگی و تاریخی اعصار گذشته با اکنون، امری کاملاً درست و اجتناب‌ناپذیر است. اما وی امر مطلوب در این مسئله را، حفظ حقایق بدون تناقض و بدون از میان بردن تمایزهای منطقی و ضروری می‌داند. هیرش معتقد است این تفاوت و تاریخ‌مندی، با ثبات معنای متنی منافاتی ندارد، و می‌توان رویکردی دربرگرفت که در عین حفظ ثبات معنای لفظی، تضمین‌گر پویایی این امور باشد (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۲۰). هیرش در واقع لازمه تاریخ‌گرایی را ممکن نبودن تفسیر معتبر متن، حتی متون زمان حال می‌داند. وی در حقیقت برای دفاع از عینی‌گرایی و نجات از نسبی‌گرایی به مقابله با تاریخی‌گرایی گادامر برآمده است، و در پی فراهم نمودن اصولی عام برای دانش تفسیر است.

۴-۲-۳. چالش در نظریه تشریح و امتزاج افق‌ها

هیرش در نقد نگاه گادامر و هرمنوتیک فلسفی، که «فهم و تفسیر در تحلیل نهایی یک امر هستند» را واژگونی یکی از محکم‌ترین تمایزها در تاریخ نظریه هرمنوتیک بین «هنر فهم یک متن» و «هنر قابل فهم ساختن» آن برای دیگران، می‌داند؛ در حالی که اگر این تفاوت وجود نداشته باشد، پرسش اصلی این است که اساساً مفسر قبل از بیان معنا، چه چیزی را فهمیده است؟ البته گادامر نمی‌تواند بگوید که مفسر معنای اصلی متن را می‌فهمد؛ زیرا این پاسخ، در حکم انکار تاریخ‌مندی فهم خواهد بود که وی به شدت آن را پذیرفته و از آن دفاع نموده است (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۱۸-۳۱۹).

گادامر فرآیند فهم را محصول امتزاج افق‌ها می‌دانست، منظر مفسر و منظر متن، هر دو

۱۳۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

در این امتزاج دخالت دارند، و روشن است که امتزاج جایی است که دو طرف و دو چیز واقعی باشند، حال پرسش اصلی هیرش آن است که،

اگر مستقل از افق معنایی مفسر، معنایی برای متن محقق نیست، پس مفسر چه چیزی را با افق معنایی خود امتزاج نموده است؟ اگر سخن ترکیب و امتزاج است، پس پای دو امر واقعی در میان است، و باید چیزی به نام معنای اصلی متن، مستقل از افق معنایی مفسر وجود داشته باشد، تا این امتزاج و ترکیب محقق شود، در حالی که مستقل از چشم‌انداز مفسر، چشم‌اندازی از معنای اصلی متن وجود ندارد (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۱۹).

این مسئله باعث نسبی‌گرایی در فهم شده و در نهایت دیگر تفسیر معتبر نیز ممکن نخواهد بود.

۴-۲-۴. حقیقت پیش‌داوری و پیش‌فهم

هیرش با توجه به واژه پیش‌داوری، بیان می‌کند، که گادامر پیش‌فهم (پیش‌دانسته) را همانند یا متشکل از پیش‌داوری‌ها قرارداده است، و با جایگزینی پیش‌داوری به جای پیش‌فهم، نتیجه‌ای همسان از آنها برداشت کرده است؛ در حالی که این جایگزینی نادرست است؛ زیرا محتوای معنایی این دو واژه با یکدیگر متفاوت است، واژه پیش‌داوری، متضمن نوعی قضاوت همراه با جهت‌گیری و رویکرد شخصی است، در حالی که واژه پیش‌فهم دارای این بار معنایی نیست. از سوی دیگر، مفسرین و خوانندگان در جهت تغییر پیش‌فهم‌های خود تلاش می‌کنند، و این امری اختیاری و در اراده آنان است، در حالی که گادامر پیش‌داوری‌ها را خارج از حیطه اختیار و اراده مفسر دانسته و آن را کنترل نشدنی می‌داند.

نظریه پیش‌داوری گرچه نزد هیرش در ظاهر منطقی‌تر از تاریخ‌مندی است ولی درون مایه آنها را یکی می‌داند و می‌نویسد: «نظریه پیش‌داوری، به این عقیده جزمی از پیش‌انگاشته، چیزی اضافه نمی‌کند، جز اینکه طعم گمراه‌کننده دقت منطقی، بدان می‌بخشد» (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۲۷). در نظر هیرش، رابطه پیش‌فهم نسبت به فهم متن، شبیه رابطه فرضیه‌های علمی با داده‌هاست (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۲۷)؛ یعنی قبل از دستیابی به فهم متن، فهم و درکی مقدماتی و ابتدایی از آن داریم و این فهم نخستین که به طور مبهم و مجمل حاصل شده، در فرآیند فهم متن با شواهد و قرائن مورد بازبینی متعدد واقع شده و تکمیل می‌گردد. هیرش در حقیقت ارتباط میان پیش‌فهم و فهم را شکل هرمنوتیکی رابطه میان فرضیات علمی و داده‌های تجربی قلمداد می‌کند (هیرش، ۱۳۹۵: ۳۲۸).

پیش‌فهم، طرح مبهمی است که سازنده و شکل‌دهنده فهم است، و فهم نسبتاً وابسته به

واکاوی عینی‌گرایی در هرمنوتیک روش‌گرا با تأکید بر دیدگاه هیرش ۱۳۳

پیش‌فهم و پیش‌فهم نیز بر فهم تاثیرگذار است. در فهم هر معنای متنی، پیش‌دانسته‌ها و پیش‌شرط‌هایی وجود دارد. مثلاً برای فهم متن انگلیسی، نیازمند شناخت و آگاهی زبان انگلیسی هستیم و الا فهم معنا امکان‌پذیر نیست. نیز، فهم در چارچوب واژه‌ها و قواعد زبانی و نظام‌های اجتماعی رخ می‌دهد، لذا پیش از فهم یک متن باید این قواعد معیاری و ضوابط زبانی و نظامات اجتماعی به درستی شناخته‌شوند. بنابراین یادگیری این پیش‌دانسته و پیش‌فهم‌ها لازمه امر تفسیر و مانع از بدفهمی است، و لذا فهم نوعی تفسیر فعالانه متن است (هیرش، ۱۳۹۵: ۱۷۸-۱۷۶).

هیرش تأثیر پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها در مقوله فهم و تفسیر را انکار نمی‌کند، اما این کار مجوز بدفهمی یا تفسیر نادرست نیست. وی برخلاف گادامر، این امور را داخل درحوزه اختیار و اراده مفسر می‌آورد، هرچند از آن غافل باشد، و مفسر می‌تواند با تدابیری آن را کنترل و ارزیابی نماید. جلوگیری از پیش‌فهم‌های خارج از محدوده متن درحقیقت چارچوبی عینی‌گرایانه برای فهم متن در فرایند تفسیر به وجود می‌آورد.

۵. نتایج مقاله

هرمنوتیست‌های روش‌گرا به عینی‌بودن فهم معتقدند و آن را مهمترین وجه تمایز تفسیر درست از نادرست می‌دانند و بر امکان فهم عینی و ثابت و فراتاریخی متن تأکید دارند. بنابراین معنای متن، ریشه در قصد مولف دارد و مفسر می‌تواند به این معنای عینی و واقعی دست یابد. در نگرش انتقادی بتی و هیرش نسبت به هرمنوتیک فلسفی به وضوح دیدگاه عینی‌گرایی نمایان است. هیرش در رویکرد روش‌شناسانه خویش با تمایز بین حریم معنای لفظی از معناداری، و با تأکید بر ثبات معنای لفظی و تغییر در حوزه معناداری، مبنایی استوار برای عینیت معنا و اعتبار در فهم، فراهم آورد. مهمترین مولفه‌های هیرش در دفاع از اصل عینیت‌گرایی موارد ذیل می‌باشد:

عدم خلط بین معنای لفظی و معناداری متن؛ معنای متن برخاسته از نیت مولف است که ناظر بر اصل عینیت‌گرایی است.

معنای متن امری قصدی است و نظریه استقلال معنای متن از بین برنده معیار برای سنجش اعتبار تفسیر و نسبی‌گرایی در فهم است.

نظریه تاریخت معنا و جهش در ماهیت معنای لفظی، بدون پایه و اساس بوده و فهمی

۱۳۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱

سیال و تاریخی را به دنبال دارد که فاقد معیار برای سنجش تفسیر معتبر می‌باشد. افق چشم‌انداز مفسر با معنای اصلی متن است که امتزاج افق‌ها را می‌سازد و چارچوبی برای تفسیر معتبر را ممکن می‌سازد. پیش‌دانسته‌ها تشکیل دهنده فهم هستند و باید براساس تمامی داده‌های مرتبط با متن باشند. پیش‌دانسته‌ها متعلق به حوزه معناداری متن است، نه معنای لفظی.



منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۲)، ساختار و تاویل متن، تهران، نشر مرکز.
- فناپی اشکوری، محمد (۱۳۷۴)، معرفت‌شناسی دینی، تهران، برگ.
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر هرمس.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۲)، هرمنوتیک تطبیقی: بررسی همانندی فلسفه تاویل در اسلام و غرب، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲)، شریعت در آینه‌ی معرفت، مرکز نشر فرهنگی رجا، کتاب نقد، پلورالیزم و تکثرگرایی، شماره ۴.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۳)، مسائل جدید کلامی و فلسفه دین، قم، نشر بین‌المللی المصطفی.
- بلخر، ژوزف (۱۳۹۳)، آشنایی با مبانی هرمنوتیکی امیلیو بتی، ترجمه محمدحسین مختاری، قم، عروه الوثقی.
- فروند، ژولین (۱۳۸۸)، آراء و نظریه‌های در علوم انسانی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران، نشر دانشگاهی.
- گادامر، هانس گئورگ (۱۳۸۲)، آغاز فلسفه، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران، هرمس.
- گورنر، اشتفان (۱۳۶۷)، فلسفه کانت، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- مصباح، مجتبی (۱۳۸۶)، فلسفه اخلاق، تهران، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ چهاردهم.
- مک کواری، جان (۱۳۷۶)، مارتین هایدگر، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر گروس.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۱)، راز متن (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین)، تهران، نشر آفتاب توسعه.
- نیچه، فریدریش ویلهلم هایدیگر، مارتین ریکور، پل اکو و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۷)، هرمنوتیک مدرن (گزینه جستارها)، مترجمان: احمدی، بابک؛ مهاجر، مهرا، نبوی، محمد، تهران، مرکز.
- واعظی، احمد (۱۳۹۳)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ هفتم.
- وال ژان، ورنو روژه (۱۳۷۲)، پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی.
- هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۷)، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم، نشر خانه خرد.
- هیرش، اریک دونالد (۱۳۹۵)، اعتبار در تفسیر، ترجمه محمدحسین مختاری، تهران، نشر حکمت.
- هوی، دیوید کوزند (۱۳۸۵)، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ سوم.
- Dilthey, Wilhelm, (2002), *The Formation of the Historical world in the Human Sciences*, trans. Rudolf A. Makkreel and Frithjof Rodi. Princeton University Press.
- Gadamer, Hans-Georg, (1994), *Truth and method*, continuum new York.
- Heidegger, Martin, (1962), *Being and Time*, Basil Black Well.
- Hirsch, Eric, (1976), *The aims of interpretation*, the university of Chicago press.
- Paul Ricoeur, (1973), *The Task of Hermeneutics, Philosophy Today*, 17(2):112, 128.
- Richard J. Bernstein (1984), *Beyond Objectivism and Relativism*, University of Pennsylvania Press 1984.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی